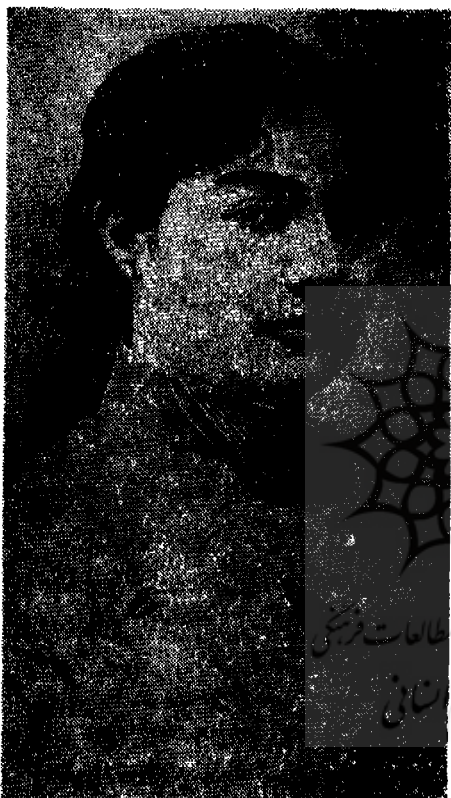


# سرگشت پروماجرای تاج الساطنه

دختر ناصر الدین شاه بقلم خودش

۳



نظر به انس و علاقای که بین من و دده خانم موجود بود بکلی از مادر عزیزم محترمه خود کناره گرفته و اگر او مرا میخواست در آغوش گرفته بیوسد گریه و نمانم بلند و فوراً دوان دوان خود را به آغوش دده عزیزم می-کشانیدم و همیشه در جیب دستهای سیاه پر اصاب او تجسس می نمودم و او همیشه يك قسم شیرینی ما کولی بمن تقدیم می نمود که بی اندازه دوست می داشتم و خیلی میل داشتم بلهجه او صحبت نموده و تمام عادات و حرکات او را پیرو باشم نظر بهمین عقیده پس از سالها که زندگانی می گتم هنوز هر کس از قامیل دده جان را می بینم بی نهایت مسرور و بازبان خودشان خیلی واضح و سلیس با ایشان تکلم می گتم و این محبت دده جان يك اتصال روحانی و معنوی از من بسلسله دایه همیشه باقی گذاشته است . معلم من ، تمجب نکنید از اینکه تمام عادات و اخلاق زمان طفولیت خود را برای شما می نویسم چون به شما قول داده ام که شرح زندگانی

خود را کاملاً بنویسم . اینست که از هیچیک از «قابق آن غفلت نورزیده و تمام را مجبور بنوشتم هستم ... اما ای کاش من می توانستم تمام این محبت هایی را که نسبت به دده خود داشتم و در این جا شرح می دهم نسبت به مادر محققه خود داشته و در عوض يك سیاه غیر قابل از مادر خود قسه می نمودم . افسوس که خیالات فاسد و اختراعات غلط و بزرگیها ، ایهت ها ، هنر فروشی های بی جا ، شیرینی صحبت مادر و زمان طفولیت را بکام من تلسخ و بدیخخانه از آغوش مادر قابل پرستش دور و جدایم ساخته و من نمی توانم برای شما بر خلاف واقع بنویسم .

از آن چیزهایی که من همیشه عبرت برده حسرت می‌خوردم یکی مسئله شیر است که چرا نباید مادر خودش اولاد خود را شیر دهد در آغوش زافت و محبت پیروراند ؟ و چرا باید اولاد خودش را از خود خارج نموده و بدست غیر سپارد ؟ در جایی که دایه گرفتن برای بچه باعث انزجار و نفرت اولاد به مادر می‌شود ... و همین طور اولاد را در نظر مادر غیر مهم و غیر قابل ملاحظه می‌نماید آن انس و علاقه سادگی را مبطل بیک رسمیت غلطی می‌نماید و همینطور من بیچاره در بدو طفولیت خود را از محبت مشتمله مادری بر کنار دیده و بکلی در مقام رسمیت دیدم و همین خود نکته بزرگی است برای تهذیب اخلاق و آتیه اولاد .

مثل اینکه خودم چهار اولاد دارم و امروز که تمام بچد رشد و کمال رسیده‌اند با وجود اینکه منتهای سعی و کوشش را در تحصیل و تربیت ایشان نمودم اما هم‌اکنون هر چهار اخلاق متفاوت دارند و وقتی که درست بنظر دقت تفرس و تجسس می‌کنم ... هستند از اخلاق دایه‌ها - شان و ابدأ اشتباهی با اخلاق من ندارند و من وجود دایه‌های آنها را در ایشان موجود می‌بینم و دیگر اینکه اگر من خود ایشان را در سن طفولیت ترك و از پدر ایشان جدا نمی‌شدم و این که هزار قسم زجر و زحمت دیده و در تمام ساعات عمر در شکنجه و عذاب بودم .

اگر مادرت بنظر دقت بنگریم اول فریضه هر مادری است که تن پروری را کنار بگذارد و اولاد خود را از خود دور و جدا سازد و باعث خرابی يك خانواده و اولادش يك عمر نشود و بزرگیهای ظاهری را بر چیزهای طبیعی و ممنوی ترجیح ندهد و خود و اولادش را بدبخت نخواهد . از کوزه برون همان تراود که در اوست . اول فریضه هر مادری تهذیب اخلاق اولاد است و تمام نجاح عمده عالم از اخلاق گرفته می‌شود مثل اینکه در اواخر قرن نوزدهم یکی از مشاهیر دانمند فرانسه که در فلسفه اجتماع بشر نظری دقیق داشت و نوشته‌جات او سرمشق رفتار بزرگان و دانایان محسوب می‌گردید مسیو ژول سیمون بود در حالتی که نطقهای آتشین خطبا در پارلمان فرانسه گوش شنوندگان را خسته می‌کرد و قلمهای نویسندگان ماهر و روزنامه‌ها مانند نیزه خارا شکاف می‌خورد و ملت فرانسه مثل مریخی که در انتخاب نوع دوا و شکل معالجه متحیر باشند این مناقشه را تماشای نمود ( ژول سیمون ) بتألیف کتاب اصلاح حقیقی اشتغال داشت . این هیجان ، این جوش و خروش برای چه بود ؟ برای پیدا کردن راه اصلاح حقیقی جمعی به تنقیح قانون مملکت بودند جماعتی انفصال مجالس مذهبی را از حکومت لازم میدانستند برخی در ترویج امور فلاحی سخن میرانندند . بعضی افزایش بودجه معارف و تنظیمات داخل آنها خاطر نشان مردم میکردند گذشته از اشخاص مجرب که پیش آنکه آنها مسیو ژول فری مروف بود آبادی و صلاح حال را در زیاد کردن مستمرات فرانسه تصور میکردند در اثنا این تصادم افکار ژول سیمون چه بود . اینست خلاصه آن کتاب ( هر اصلاح طلب وطن دوستی که می‌خواهد معایب کار خود را رفع کرده هیأت جامعه رابه

مراتب کمال برساند باید بدانند کلمات مقدمه آزادی ، برابری برادری ، دادگری با آنها همه تأثیرات دلپذیر که متضمن آنست وقتی مقرون بفایده میشود و نتیجه میدهد که اساس آن استوار باشد فرض کنیم برای یکی از شرایط عالم قانونی محتوی تمام شرایط آزادی وضع کردیم معنی حرمت را بر تمام شئونات زندگانی آنها حاکم ساختیم ، حکام را با معاونین در سر کار گماردیم و رقبای خارجی را مقید نمودیم . از همه اقدامات چه نتیجه بدست می آید؟؟ خوشبختی ، آبادی ، در صورتی که افراد این طایفه از مقتضیات عصر آگاه باشند از فراهم آوردن موجبات ترقی و پیشرفت کار غفلت ننمایند در جاده بی غرض حرکت کنند، بدالات علم و عمل پیش بروند تا بمقصد برسند .

ما از داشتن حریت ، اخوت ، مساوات عدالت وقتی منتفع می شویم که صاحب خلق کریم باشیم . تجارب تاریخی ، اقوال فلاسفه و حکما ، نظام و اساس هر شریعت و آئین بما می فهماند که مکارم اخلاق روح کالبد نوع بشر ، قوت معنوی اهل عالم ، رکن متین کلمه اصلاحات است ... ریشه اخلاق کریمه که به نهالهای نارس شپاهت دارد در دو جامی رویداین دو نقطه که محل روئیدن آدمیت است کجاست ؟؟ خانواده ، مدرسه . آری ریشه صفات حسنه و ملکات فاضله از قبیل راستی ، درستی ، دلیری ، حب وطن سودای سعی و عمل در این دو جام می روید و با مراقبت باغبان مهربان خانه و آموزگار هوشیار مدرسه نواقص آن تکمیل میشود این باغبان مهربان خانه کیست ؟؟ مادر .

مادر درباره اولاد مسؤولیتش چیست ؟

تربیت بر علم و اصلاح سیاسی مقدم است .

خلاف این را کار بستن به آن ماند که کس بنیان خانه را محکم نسازد و سقف و ایوان او را به نقش و نگار آرایش دهد . چنانچه معلوم است تربیت خانوادگی قبل از تربیت مدرسه شروع میشود در واقع اولی اساس پیشرفت وی است و این از جمله مواهب و مختصات است که خداوند به زنان ارزانی فرموده . . . .

پس اصلاحات اجتماعی يك قوم مبدع سعادت يك ملت معنای آبهای شیرین و گوارای زندگانی يك طایفه امید و وصول به کاروان تمدن عصر حاضر منوط به اصلاح حال زنان و تربیت آنان است که ایشان اطفال خود را تربیت کرده و گذشته از اینکه اولادهای آنها خوش و با سعادت می شوند خدمت بزرگی هم بمالم تمدن شده است معلم من : شما نباید خسته و کسل شوید از اینکه من گاهی از مطلب دور افتاده بعضی قصه های تاریخی ذکر می کنم برای اینکه ذکر این نکات تاریخی را بدون اراده می نمایم و خیلی مجزون و دل تنگ هستم که چرا هم جنسهای من یعنی زنهای ایرانی حقوق خود را ندانسته و هیچ درصدد تکلیفات انسانی خود بر نمی آیند و بکلی عاری و باطل برای انجام هر کاری در گوشه خانه های خود خزیده و تمام ساعات عمر را مشغول کسب اخلاق بدهستند و بکلی از جرگه تمدن خارج گشته و در وادی بی علمی و بی اطلاعی سرگردان هستند !!!

(مانده دارد)

## جناب آقای دکتر و حمید نیامدیر محترم مجله وحید

چندی پیش در شبی که گردی از غم بر آئینه دل نشسته بود جد خویش حبیب خراسانی را بخواب دیدم دیدار او آئینه ز نگار خورده دل را صیقل بخشید . شعر زیر نتیجه این دیدار است . امیدوارم که مناسب چاپ در آن مجله شریفه باشد .

محمد حبیب الهی استاد یار دانشکده ادبیات اصفهان

شب‌ی در راه تا گاه سحر بود  
ولی از غنچه گل تنگتر بود  
که جان بخشای جان محض بود  
که راحت بخش قلب پر شر بود  
مگر از عالمش هرگز خیر بود  
غمی بیرحم و یاغی در سفر بود  
نسیم آسا بهر راهش گذر بود  
که خاکش رازمشک تراثر بود  
که عدش در مقابل مختصر بود  
زد و عالم در آن باغش مقرر بود  
بهارش در دل و جان مستقر بود  
که غیر از حق نه چیزش در نظر بود  
اگر چه بایزیدش خاک در بود  
که تاج دولت فقرش بسر بود  
که بر من از سر مهرش نظر بود  
گل زردی زمشرق جلوه گر بود  
ز اشک شبنم آسا دیده تر بود

دل چون رهروی شب در سفر بود  
گذشتی گرچه از بیاغی بیسای  
نسیمی می‌وزید از کوه و از دشت  
سرودی در جهان بد نغمه پرداز  
دل من این ز عالم دور و از خویش  
سفر می‌کرد هر جایی و با او  
چو مرغانش بهر شاخی نشیمن  
مگر راه خراسان آمدش پیش  
فرود آمد بیاغی چون بهشتی  
یکی پیری بهمت در گذشته  
دولب خندان چو گل‌های بهاری  
مرید و خانقاه و خرقة‌اش فی  
اگر چه بوسعیدش حلقه در گوش  
حبیب خطه پساك خراسان  
نیای خویش را دیدم در آن سر  
چو هشیار آدمم از خواب دوشین  
دل آئینه را مانست اگر چند